

راست است نایب السلطنه هم تا اندازه شرط احتیاط را بجا آورده و مال اندیشی کرده بود منجمله دختر خودش را با اعتضاد السلطنه بسر بزرگ ولیعهد داده بود.

ولی مگر این قبیل بستگی ها میان قاجاریه قابل اعتماد و دوام است! دلایل فوق علت اضطراب و وحشت و کناره گیری نایب السلطنه را در اولین وحله که تیر خوردن شاه شایع شد بخوبی میرساند.

ظل السلطان تقریباً سی سال قبل از فوت پدرش بخيال سلطنت افتاده موجب نگرانی شاه و ولیعهد و دولت و نمایندگان خارجه و عموم مملکت شده بود ولی خوشبختانه نظر بفراسی و هوش ظل السلطان و مساعد بودن عوامل خارجی ولیعهد با او بهتر و سهل تر عمل ختم شد تا نایب السلطنه ۱۹ آوریل تلگرافاً به ظل السلطان خبر دادند که شاه مجروح شده است.

« بولیعهد و نایب السلطنه هم بهمین مضمون اطلاع داده شده بود » در جواب ظل السلطان با عبارات

از یاد داشتهای ژنرال کاساکوفسکی

ترجمه حسین انصاری

قتل از روزنامه کوشش

خرداد ۱۳۰۵

قتل ناصرالدین شاه

- ۳ -

روز تیر برداشتن شاه نایب السلطنه در حضرت عبدالعظیم نبود. وقتیکه یکی از منسوبانش خبر را برای او آورد نایب السلطنه به

مناسبت سال پنجاهم سلطنت ناصرالدین شاه مشغول تهیه کارت دعوت و آماده کردن مقدمات جشن مفصلی بود همینکه این خبر را شنید کارها را گذاشته با عجله تمام باندرون و حرم سرای خودش که در قسمت اندرون سلطنتی بود رفت معلوم شد برای جمع آوری جواهرات و اندوخته های چندین ساله رفته است.

طولی نکشید مجدالدوله دامادش وارد شده خبر قتل شاه را داد نایب السلطنه فوراً کالسکه خواسته بطرف امیریه رفت و خیال داشت دیگر به قصر سلطنتی عودت نکند اما دو قاصد بی در پی بامیریه رفته و اطمینان دادند که شاه زنده است مجبور شد بقصر سلطنتی مراجعت کند.

نایب السلطنه بقدری آلوده و گرفتار خیال سلطنت بود که بهیچوجه میل نداشت باور کند که سلطنت با او نخواهد رسید حتی بعد از فوت پدرش و جلوس مظفرالدین شاه بلکه تا چهار روز قبل هم در همین عقیده راسخ بود چنانچه مجدالدوله داماد نایب السلطنه روزی در دربار بی احتیاطی کرده اظهار داشته بود که نایب السلطنه از وضعیت حاضر رضایت حاصل نخواهد کرد مگر اینکه اقلامقام ولایت عهد به او تفویض شود

فصیح بلیغی اظهار تاسف و نگرانی کرده بود قضیه قتل شاه را صدر اعظم فقط به حارم خودش آنهم چهار بعد از

ظهر ۱۹ اطلاع داده بود بولیعهد و ظل السلطان ساعت ۱۰ بعد از ظهر خبر دادند که شاه متقول شده است

بمحض وصول تلگراف ظل السلطان برخلاف انتظار عموم تلگرافی بولیعهد مخابره کرده پس از اظهار تاسف و تسلیت زیاد گفته بود که من تصور نمیکنم اعلیحضرت شاه فوت شده فقط اسم تبدیل یافته ناصرالدین شاه بود مظفرالدین شاه شده در تلگراف خودش از تمام امتیازات و حتی بستگی به مقام سلطنت صرف نظر کرده مینویسد از این تاریخ خودم را برادر شاه یا شاهزاده نمیدانم بلکه کمترین غلام زر خرید اعلیحضرت می شمارم رأی همایونی علاقه بگیرد در اصفهان باشم میمانم امر صادر شود بتبریز بیایم فوراً حرکت میکنم اجازه میفرمایند بتهران بروم بدون درنگ عازم میشوم حکم می فرمایند که مقام و شغل و فرمانفرمائی را تسلیم نمایم بدون تامل تسلیم کرده مطیع و منزوی میشوم و اگر چنانچه رای ملوکانه مقتضی میدانند که بمقام فرمانفرمائی باقی باشم خلعتی در حق کمترین غلام مرحمت فرمایند تا عموم بدانند که مشمول الطاف و مرحمت شما نه واقع شده ام

بقیه در صفحه ۱۷

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در آغاز کودکی

عکس پشت جلد این شماره اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی و والاحضرت شاهرخت شمس پهلوی را در آغاز تولد کی در دامان پدر بزرگوارشان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی نشان میدهد که بمناسبت چهارم آبان زینت بخش این نامه قرار گرفت -

بقلم ژان گوتر امریکائی

ترجمه عبدالحسین چوبین

از روزنامه فردا

زنان و فرزندان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی

از زندگانی خانوادگی رضا شاه اطلاعاتی در دست نیست ولی مسلم است که پادشاه چندین بار تجدید فراش نموده و دارای فرزندان چندی است

نخستین ازدواج او مانند موسولینی زمانی صورت گرفت که وی در گمنامی سر می برد بعد ها بایکی از دوشیزگان قاجار که پدرش فرماندار تهران بود وصلت نمود و اکنون وی نیز ملکه کشور است (مقصود ملکه دولتشاهی است مترجم)

این موضوع ثابت میکند که چقدر پادشاه ایران بمسئله سلسله سلطنتی علاقمند میباشد زیرا وصلت بایکی از افراد خاندان قاجار می خواست رشته خانوادگی خود را به دودمان قاجار مربوط سازد (۱) (در این مورد نیز نویسنده کتاب دچار اشتباه گردیده است ۰)

بزرگترین فرزندان او یعنی والاحضرت محمدرضا که در ماه مارس ۱۹۳۹ پادشاهزاده خانم فوزیه خواهر اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر وصلت نمود جوانی است که کلیه فنون سلطنت را فرا گرفته و از وظایف خطیر آن بخوبی آگاه است - رضا شاه فوق العاده به او علاقمند بوده و در تعلیم و تربیت وی ذره ای فروگذار نموده است

پادشاه ایران بر خلاف سلاطین خاور مانند

اعلیحضرت ملک فیصل پادشاه فقید عراق و ملک فؤاد پادشاه در گذشته مصر که باوجود علم باینکه باید مقام خطیر سلطنت و تخت و تاج کشور را بجانشینان قانونی خود تفویض نمایند مع التاسف از لحاظی چند از آموزش و پرورش جانشینان خود غفلت ورزیده اند پادشاه ایران بعکس کمر همت بر بسته و ولیعهد قانونی خود را بوظایف خود آشنا ساخته است این امر مایه کمال شگفت است که بسیاری از رجال خاور که بیشتر هم خود را صرف سلطنت و دودمان خود مینمایند در این راه بخطا میروند زیرا هر دوی آنها در واقع یکی است ولی رضا خان درست عکس این موضوع را تعقیب مینماید. زیرا چنانکه گفته شد با تمام قوا میکوشد جانشین خود را از تکالیف و وظائف سختی که بعهدہ دارد و بزودی با آنها مواجه خواهد شد آگاه سازد و برای نیل بدین مقصود برای تکمیل تحصیلات عالی و فرا گرفتن فنون و قوانین مختلفه فرزندان خود را بیکدی از مهمترین دارالفنون های جهان موسوم بگستاد درسویس فرستاده و پس از بازگشت بایران او را بدانشکده افسری فرستاد تا معلومات خود را در امور نظامی و جنگی تکمیل نماید. و اکنون نیز در هر مسافرت او را با خود همراه میبرد

ستون پنجم ایران در خارج

یا چند نمونه از خدمات گرانبهای يك ایرانی شیعه در میان عثمانیها

ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان - عالی پاشا وزیر امور خارجه - رضا پاشا وزیر دربار سلطان عبدالحمید خان - مصطفی رشید پاشا وزیر امور خارجه - ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن عون الرفیق شریف مکه معظمه و هزاران نفر از بزرگان و دانشمندان آن سرزمین همه از مریدان دل باخته حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران از اروپائی و یا عثمانی بر علیه ماتحریکاتی میکردند مرحوم حاجی میرزا صفا جلو گیری میکرد و بسا يك نامه و یا يك ملاقات همه را اصلاح میفرمود

وقایع ذیل همه شاهد خدمات آن مرحوم به ایران و ایرانیان است

در ماه رمضان که وعاظ عثمانی بعبادت معمول در مساجد موعظه میکردند از جمله تبلیغاتشان بر علیه ایران یکی این بود که ایرانیان هنوز بعبادت زردشتیان قدیم باخواهر و مادر خود ازدواج می کنند حاجی میرزا صفا توسط شیخ الاسلام اسلامبول حکمی صادر نمود تا هر کس چنین نسبتی بالای منبر بایرانیان داده بود تبعید کردند

پیش از رفتن حاجی میرزا صفا به ممالک عثمانی ایرانیان اسلامبول جرات نداشتند در ماه محرم مجلس روضه برپا نمایند و اگر کسی میخواست این شعائر ایران را مجری دارد در خانه یادگان خود را بسته بعد از نصف شب پس از آن که قالی و اشیاء دیگر پشت درها میگذاشتند آن وقت از روی کتاب روضه می خواندند و اگر احیاناً دشمنیها این مسئله را کشف می کردند از اذیت و زحمت بایرانیان هیچ مضایقه نداشتند اما از همت حاجی در اسلامبول مثل شهرهای ایران علنی مجلس روضه خوانی برپا شد و بزرگان عثمانی هم در مجالس حاضر می شدند.

در آن ایام در مکه و مدینه بدعت های عجیبی نسبت بایرانیان معمول بودو برای خفت و آزار آنان همه چیز را جائز میدانستند

وقتی که حاج میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران باسلامبول رسید قدوة العرفا و مرحوم حاجی میرزا صفا آنجا بود و بواسطه بینائی و دانائی و پرهیز کاری و شیرین سخنی جمعی از وزراء و درباریان و اعیان ممالک عثمانی را بتشیع کشانیده بود از آن جمله بودند عبدالرحمن سامی پاشا از اعظام وزراء و فضلا و شعرا و نویسندگان عثمانی - محمود

تا علانیه مشاهده نماید چگونگی چرخهای سیاسی کشور در حال گردش اند.

محمدرضا پهلوی فرزند ارشد رضا شاه پادشاه ایران جوانی زیبا و چنین بنظر میرسد که فوق العاده آزاد بخواه باشد.

آینده ایران بی اندازه با این جوان بستگی داشته و اوست که مقدرات کشور خویش را بدست دارد. بزرگترین نقیصه حکومت دیکتاتوری و فردی آن است که ریشه درخت آینده را میسوزاند و پادشاه ایران از این موضوع اطلاع کامل دارد. پادشاه دایم مراقب اوضاع کشور بوده و هیچیک از رجال خود را نمیگذارد تا دارای قدرت و نفوذ گردد تا پس از مرگ او راه برای فرزندش امن و بی خطر باشد و این مطلب احساسات اهالی را جریحه دار ساخته بطوریکه همه بادیده پراز غضب باو مینگرند و بسیار محتمل است که دشمنان مخفی و کمنام پدر راه را بر سر مسدود سازند.

شاه ایران دارای دودختر است که ازدواج هر دو قربانی سیاست داخلی گشته است یکی از آنها که با ولیعهد تواما بدنیا آمده است به یکی از رؤسای سرشناس طوائف که خود را هواخواه رژیم پهلوی معرفی نموده عروسی نموده (۱) و دیگری با پسر محمود جم نخست وزیر ایران وصلت کرده است

(۱) مقصود ابراهیم قوام الملك شیرازی است که اکنون استاندار فارس میباشد (روزنامه فردا)

بعد از نماز پنجگانه بشیعه لعن میگردند و بعد از هر دعائی بلند میخوانند اللهم اهلك الكفرة والفجرة والرفضه و در تمام مدت حج با برانیا اجازه دخول بکعبه را نمیدادند آنها باقیافت افغانی یا هندی داخل کعبه میشدند و اگر خدام می فهمیدند آنها را بصورت خفت آمیزی بیرون میگردند :

در مدینه منوره اطفال اهالی که ناخوش میشدند مادرها نذر میگردند که اگر طفل خوب شد اقلا سر يك ایرانی رافض را بشکنند لذا در حین ورود حجاج ایرانی بمدینه رسول همان اطفال نذر مند جمع میشدند و ایرانیان را سنك باران میگردند همچنین ایرانیان را از دخول بروضه خاتم النبیین منع میگردند و اموات آنها را اجازه دخول و نماز گذاری در مسجد نبوی نمیدادند غیر از اینها نیز بدعت های بسیار بود که بموجب اطناب کلام می شود .

حاجی میرزا صفا که سی و پنج نوبت سفر بیت الله کرد و در هر سفری موفق به رفع چندین بدعت گردید .

ناصرالدین شاه هم بنا پیش نهاد مرحوم حاجی چندین مویبه لیره های طلا قالیچه های ابریشمین و طاقه شال های کشمیری برای حکا و رؤسا و خدام مکه و مدینه میفرستاد تا این بدعت ها کله موقوف گردید از آن ببعه ایرانیان بی پروا با کلاه وارد مسجد الحرام میشدند و در هنگام سجود پیشانی روی تربت سیدالشهدا می گذاشتند و ناصرالدین شاه هر ساله بخدام حرمین شریفین دو هزار تومان انعام می داد . هر يك از مامورین عثمانی که در ایران بواسطه سستی حکومت مرکزی تهران و یا بی لیاقتی مامورین وزارت امور خارجه بدهوا میشدند و تکالیف خود را فراموش و پا از حدود خود بیشتر دراز می کردند بیک اشاره حاجی آنها را احضار میکرد اما دشمنان ایران هم در دسیسه و تحریکات کوتاهی نداشتند .

از جمله بتحریک حیدر افندی سفیر عثمانی جلال الدین خان افغان در تهران زنی گرفت میرزا صالح کر بلائی بدستور سفارت عثمانی استفتائی کرد که

از دواج يك زن شیعه به مرد سنی چه صورت دارد . مرحوم آقا سید صادق مجتهد طباطبائی در حاشیه نوشت جایز نیست آن کاغذ را سفارت عثمانی بوسیله زنی که با اندرون شاه آمد و شد داشت در موقع غیر معمول بنظر ناصرالدین شاه رسانید و استدعای تصدیق کرد پادشاه هم بدون مراجعه به متن استفتاء همین که خط و مهر آقا سید صادق را دید دستخط کرد « حکم جناب آقا سید صادق صحیح است »

استفتا باین تفصیل را حیدر افندی با آب و تابی چند به بابعالی فرستاد و شرحی راجع بینخواهی و بدینمی ایرانیان نسبت به عثمانیها نوشت اما حاجی میرزا صفا مطلع شد و بیاد عثمانیها آورد که چندین سال قبل از این شیخ الاسلام اسلامبول از دواج شیعه و سنی را منع کرده بود لذا گزارش حیدر افندی بی نتیجه ماند .

همین که سفیر کبیر عثمانی از این دسیسه نتیجه نگرفت کتاب اشرار الشهاده ملا آقای دربندی وقفه الرضا و عین الحیات را بایک گزارش بالا بلندی به بابعالی فرستاد و خاطر کار گذاران دولت عثمانی را بمندرجات آنها جلب کرد .

دولت عثمانی امر بجمع آوری این کتب داد حاجی میرزا صفا مطلع شد و بدستور داد تاریخ مصطفی افندی را سالونگی که با تصویب مجلس عالی معارف اسلامبول در مطبعه دولتی چاپ شده و رساله قزل سید حاجی حسن روسی را که نسبت به ایرانیان هرزه گوی کرده و نا سزائی چند گفته اند به بابعالی فرستادند .

بر حسب استدعای سپهسالار و اجازه مخصوص ناصرالدین شاه جنب مقبره امام زاده هاشمی و امه در چشمه علی ری آن مرحوم را دفن نمودند و مقبره عالی و صحن وسیعی بحکم ملوکانه بر سر قبر او بنا کرده موسوم بصفائییه داشتند .

هنکامیکه شرح حال و خدمات آن مرد بزرگوار را مینوشتم یکی از دوستان که بکلمات مستعدانه جدید آشنائی دارد گفت اگر اسائه ادب بمقام شامخ او نباشد میتوان او را رکن اعظم ستون بنجم ایران نامیده این کلمه مرا بخیال انداخت که راجع بستون پنجم ایران شرحی بنویسم ، روزنامه همهن پرستان

شیپور بیدارباش تازه سر بازان را میخواست
از خواب بیدار کند که بطور ناگهانی هوایما
های مهاجم در آسمان شهر ما کو نمایان شده و با
غرش سهمناک خود همه را بوحشت عجیبی دچار ساختند
دقیقه بعد بمبهای کالیبر سنگین مثل باران بهاری
بر فراز شهر ما کو باریدن گرفت سر بازان خانه آادی
جوق قلعه بهداری هنگ انبار مهمات را زیر و رو نموده
و برخی از نقاط را با خاک یکسان کرد.

بدون آنکه سر بازان لقمه نان و پنیر خورده
باشند همه باشکم گرسنه سوار کامیون شده برای
اشغال مواضعی که قبلاً پیش بینی شده بود حرکت میکنند
ولی غافل از آنکه تمام این مواضع شب گذشته
قبل از رسیدن صبح از طرف نیروی مهاجم اشغال
شده است . . .

گروه بان یکم با فرمانده در راس ستون
قرار گرفته سر بازان با روحیه بسیار خوب در حالیکه

دود غلیظ و گرد
و خاک که بر اثر
انفجار بمب برخاسته
بود آسمان و زمین
را تیره و تار نموده و

يك صفحه از شهدای ایران

بقلم رضا خلیلی

فداکاری يك سر بازان ایرانی

از وقایع شهریور ۱۳۲۰

هورا میکشیدند
از شهر عبور کرده
واز «پش گوز»
میگذرند و بطور
ناگهانی زیر آتش

مسلسل و توپخانه مهاجمین قرار می گیرند

فوراً بعقب برگشته در کوه «کر جیش» موضع
گرفته منتظر رو برو شدن با مهاجمین میشوند
تا ساعت ۱۱ صبح این گردان مواضع خود را
اشغال مینمایند و واقعه جدیدی رخ نمیدهد ولی در همین
موقع آتش مهاجمین بر روی گروهان ۲ و ۳ باز شد
توپخانه آنها شروع بفعالیت میکنند

بکریع دیگر اوضاع گروهان یکم نیز بهم میخورد
کنعانی زاده آماده دفاع میشود

گرچه این گروهان جدید بوده و شش ماه بیشتر
آموزش نظامی ندیده بود ولی فقط بر اثر داشتن روحیه
قوی سر بازان تا ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر در جلوی
مهاجمین مقاومت نموده و فرماندهان جوخه ها مرتباً
گزارش شهدای خود را داده و از طرفی بخوبی معلوم
بود که چه تلفات سنگینی بر مهاجمین وارد نموده اند
در جریان عملیات یکی از فرماندهان جوخه آتش
فرمانده گروهان را بکمک خود طلبیده تقاضا میکند
گیر مسلسل او را رفع نماید

کنعانی زاده از سنگر خود برخاسته میخواهد
برای رفع گیر مسلسل جوخه آتش حرکت کند که
ناگهان یکی از سر بازان دامن لاس فرمانده خود را
گرفته فریاد میزند .

« سر کار ستوان آن محل خطرناک است تا حال
دو گلوله توپ در آن حوالی ترکید . آنجا نروید
ممکن است شمارا کشته و مارا یتیم بگذارند بنده
گیرهای مسلسل را خوب بلد هستیم یارفع مینمایم و یا

سر بازان باحالت آمیخته بوحشتی اینطرف و آنطرف
دویده در پی چاره بودند

یکی بطرف افسران نکهبان دویده راه علاج
میجست عده ای بتزد سر گروهان رفته چگونگی را
میسرسیدند .

چه خبر است رچه شده !

انبار مهمات کجاست فشنگ پیش کیست تفنگ
هارا کجا گذاشته اند

زود پیدا کنید بپیمه بادهید

ولی هوا تاریک است چشم چشم زانمی بیند
در این گرد و خاک چطور انبار مهمات و اسلحه خانه
را پیدا کنیم

ستوان یکم «کنعانی زاده» فرمانده گروهان
نفس زنان باحالتی شبیه بدیوانکان داخل آسایشگاه
شده فریاد زد

چرا ایستاده اید !

به تفنگ

فرمانده بسمت اسلحه خانه دویده و جعبه های
فشنگ را شکسته و مشغول تقسیم آنها بین سر بازان
بود که به بهاجاوی پاسدارخانه که نزدیک اسلحه خانه
بود با صدای مهیبی تر کیده تمام شیشه های اسلحه خانه
را خرد کرده فرو ریخت .

افسران بتدریج رسیده و فرمانده بلد اتومبیل
داخل پادگان میرود نفرات را سرعت بازدید می نماید
گردان یکم را که سر بازان فقط ۶ ماه تعلیمات
دیده بودند ماموریت میدهد که بجلو حرکت نماید .

جان خود را قربان شما میکنم

این سرباز رشید خدا کرم بود

خدا کرم یکی از سربازان این گروهان و بتمام معنی لوطی و داش مثنی حقیقی باشرف بود

قبل از آنکه لباس سربازی در بر کند در یکی از آبادی های اطراف بزراعت مشغول بود قطعه زمینی را اجاره و مدتی از سال را در آن گندم کاشته و پس از برداشت خرمن بصیفی کاری مشغول شد

چند روز قبل از فروردین ۱۳۲۰ بود که مامورین سرباز گیری عقبش آمده ابلاغ کردند که بایستی برای انجام خدمت زیر پرچم آماده شود

فردا صبح خدا کرم لباس سربازی پوشیده در جزو سربازان گروهان یکم گردان يك هنگ ۱۷ در آمده بود در میان سربازان قدر و منزلتی پیدا کرده همه دوستش داشتند او هم مانند رفقای دیگرش در وقایع شهر یورش شرکت نمود در سنگر خود دراز کشیده با تفنگ بر نو که در اختیار داشت مشغول تیر اندازی بود که دید کنعانی زاده فرمانده گروهانش برای رفع گیر مسلسل از سنگر بیرون آمده و میخواست به آن نقطه خطرناک برود از سنگر بیرون دویده دامن فرمانده خود را گرفته فریاد میزند: «سربازان آن محل خطرناک است، تا حال دو گلوله توپ در آن» «حوالی تر کنید، آنجا نروید، ممکن است شما» «را کشته و ما را یتیم بگذارند بنده گیرهای مسلسل» «را خوب بلد هستم، یارفع مینمایم و یا جان خود را» «قربان شما میکنم»

خدا کرم آنقدر سماجت و اصرار نمود تا سرانجام فرمانده گروهان را از تصمیم خود منصرف ساخته بمحل خود باز گرداند.

سرباز رشید جوان ما بمحض اینکه موافقت خود را دریافته و بچشم خود مشاهده می کند که فرمانده گروهان را از خطر حتمی نجات داده و بجای اول خود برگردانده سراز سنگر خود بدر آورده بیک جست خود را بسنگر رفیقش میرساند و در صد در صد رفع گیر مسلسل بر می آید.

هنوز پشت مسلسل جا بجا نشده بود که يك گلوله توپخانه در سنگر او منفجر شد و مسلسل را با آسمان پرتاب کرد و بزندگان خدا کرم جوان رشید ما و سرباز دیگری که فرمانده جوخه آتش بود، خاتمه می دهد

مرک این دو سرباز خیلی بسرعت انجام گرفت کوچکتترین حرکتی از آنها دیده نشد. تنها در آن موقعی که گلوله توپخانه در سنگر محترق گردید و مسلسل را با سنک و خاک با آسمان پرتاب کرده صدای مردانه ای شنیده شد که میگفت:

«سرباز خدا حافظ، بنده را حلال کنید.»

این صدا صدای خدا کرم و این کلمات، آخرین صحبت آن سرباز میهن پرست رشید ایرانی بود.

نخستین کسی که بر سر جنازه او رسید، ستوان یکم کنعانی زاده بود. باهستگی خم شد و بوسه ای از پیشانی خون آلود سرباز رشید بر گرفت و در حالی که صورت غرقه بخون خدا کرم را در دست گرفته و بسمت آسمان اشاره میگرد گفت:

خدایا تو شاهد باش، ما وظیفه خود را اینطور انجام میدهیم. از تو مدد...

عش دو سرباز خود را بشت سنک بزرگی قرار داده پتوئی بر روی صورتش میکشد:

گروهیان یکم بتدریج محاصره میشود، ولی خوشبختانه راهپای این قسمت قابل عبور برای تانک نیست.

از هنگ و گردان خبری نیست، شهر، سرباز خانه و دیگر نقاط اشغال شده. تانکهای روی جاده ها صف کشیده و تشنگی و گرسنگی رمق سربازان را برده است.

ساعت هفت و نیم بعد از ظهر است هوا کاملا تاریک شده و چراغهای مخابره مهاجمین شروع بکار نموده است. نور افکنها به سمت آسمان نور افشانی می کنند.

کنعانی زاده گروهیانان و سرجوخه های خود را پیش خوانده و میگوید در محاصره هستیم هر طوری شده باید از محاصره خارج شد.

بفرض آنکه تمام هنگ ۱۸ ازین رفته باشد ولی من باشناسائی که بکوره راهپای این حوالی دارم میتوانم شمارا از راه قنور تا رضائیه پش بیرم، آیا حاضر هستید؟

همه صمیمانه موفقیت های خود را اعلام داشته می گویند تا جان داریم حاضریم باشما فداکاری کنیم. آماده حرکت میشوند، ولی قبل از رفتن آخرین وظیفه خود را انجام میدهد، گودالی بشکل قبر تهیه

فرانسه آسیا

ایران فرانسه آسیاست و همانطور که ملت فرانسه در برابر تمام حوادث بآیداری نموده و بد بختی هارا گذرانیده ایران هم استعداد این پیشرفت را دارد فاتحین بزرگی از دو هزار سال پیش باین سرزمین آمده و خواسته اند آنرا از آن خود سازند اما هوش و زرنگی فرزندان کویر لوت کاری کرده که فاتحین بزرگ و بازماندگان آن جزء ایران درآمده اند هرگاه گردش روزگار مختصر فرصتی باین مردم بدهد در ظرف پنجاه سال بلکه کمتر ایران یکی از عالیترین کشورهای دنیا خواهد شد زیرا که تمام وسایل ترقی چه از حیث استعداد آب و خاک و چه از حیث هوش و زرنگی اهالی در ایران وجود دارد بامختصر اصلاحی دوباره جنگلها انبوه مزرعه ها سبز و باغها پر میوه و آبهای رفته بجو بر میگردد بدبختانه تا کنون فرصت مزبور بدست نیفتاده بلکه هرگاه که پزشکی سر وقت این بیمار محتضر آمده و برای بهبود آن نسخه نوشته فوری همسایه های شمالی ایران که منتظر مرگ بیمار هستند نسخه پزشک را پاره کرده اند و لگدی هم به بیمار زده اند بنابراین برای ترقی و پیشرفت و اصلاح ایران کوچکترین مانع طبیعی وجود ندارد بلکه مقتضیات از هر جهت مساعد است و یگانه مانع آن تا حدی فساد دولت و مخالفت های خارجی میباشد .

(نقل از نامه راه نو شماره چهارم شهریور ۱۳۲۲)

خواندنیها - قسمت بالا ماخوذ از یادداشت های ارد کرزن تحت عنوان (جهانگردی در ایران) در پنجاه سال پیش بوده و بدیهی است منظور نویسنده روسیه تزاری آنروز میباشد .

اوهام شاهپیر

کاش تو ما بر هر روز صبح پیش از آنکه از اطاق خود بیرون بیاید چند دقیقه جلو بخوردانی که در آن علفهای معطر می سوخت میرقصید عقیده داشت که اگر اینگار را ترک کند حتما در آنروز چشم زخمی باو خواهد رسید

شکسپیر از گر به نفرت داشت و راضی بود میرد ولی گر به ای در خانه و یا نزدیک خانه او نباشد: زیرا این حیوان را شوم میدانست

الکساندر دوما برای هر یک از اقسام نوشته های خود کاغذی برنگ مخصوص انتخاب میکرد داستان های خود را روی کاغذ کبود، اشعار خود را روی کاغذ زرد و مقالات خود را روی کاغذ گلی مینوشت و عقیده داشت که در غیر این صورت فرشته الهام بسر وقت او نخواهد آمد

(گرتا کاربور) عقیده دارد که اگر در گذرگاه خود با آدم قوزی تصادف کند آنروز حادثه برای او رخ خواهد داد

بطوریکه میگوید تا کنون چند بار این قضیه بتجربه بر او ثابت شده است و یک بار که هنگام صبح در راه خود بایک قوزی تصادف کرد نزدیک بود عصر آنروز در یک حادثه اتومبیل تلف شود و چند بار دیگر نیز حوادث سخت برای او رخ داد

کاترین ملکه روسیه هیچوقت روی صندلیهایی که روی آن با پارچه نخی پوشانده شده بود نمی نشست و عقیده داشت که نشستن روی آن عقل و شعور را کم میکند

روزنامه صبا

می شوند که ارتفاعات باشکند و جیق جیق را اشغال نمایند فرمانده این گروهان و سر بازان رشیدش بدین طریق نهایت فداکاری و از خود گذشتگی را در راه انجام وظیفه نشان داده و ثابت نمودند که سر بازان ایرانی بنوبه خود برای آزادی و سربلندی ایران قیام نمایند، چگونه فداکار خواهند بود .

تنها این عده سر بازان و افسر جوانی که در راس این گروهان قرار گرفته بود باعث گردید که نامهنک ۱۷ ما کو برای همیشه زنده بوده و سر مشق فداکاری را بدیگر سر بازان بیاموزند . رضا خلیلی

نموده و دودست پیراهن و زیر شلواری خود را که نپوشیده و در جامه دان داشت، پاره کرده خدا کرم را با آن کفن و برای همیشه در دل خاک قرارش می دهد سر بازان بحال احترام خیردار ایستاده و فرمانده گروهان میگفت: ای خاک میهن، امانت خود را تحویل گرفته در نگهداری آن غفلت نکن

این گروهان بادادن ۷ نفر تلفات ساعت ۸ ونیم بعد از ظهر روز سوم شهریور براهنمایی ستوان یکم گنمانی زاده که در نهایت شجاعت مقاومت نموده بود از محاصره خارج شده و پس از یک راه پیمائی معجل شبانه در ساعت شش صبح روز سه شنبه چهارم شهریور موفق

رئیس نسق چی هارا دلی یاقوت یا یاقوت دیوانه
 میخواندند زیرا نام اصلیش یا قوت و از شدت خون
 خواری و وحشیگری به دلی یعنی دیوانه شهرت
 داشت این سیاه قوی هیکل بقدری عبوس و بدمنظره
 بود که تنها دیدن او باعث مرگ ناگهان میگشت
 چه رسد که مأمور کشتن هم باشد اعلیحضرت سلطان
 دستمال اطلس سرخی داشت که در موقع لزوم نام شخص
 محکوم بمرک را روی کاغذ نگاشته در آن دستمال
 سرخ می پیچید و برای دلی یاقوت میفرستاد دیگر
 هیچ قوه ای حتی قضای آسمانی هم از زنده بودن
 آن بد بخت جلو گیری
 نمی کرد دلی یاقوت
 چشمش که بدستمال سرخ
 می افتاد بی اختیار غرق
 مسرت و شادمانی میگردد
 مأمورین دیگر قبل از

خبیرالدین افندی شیخ الاسلام استامبولی با یکی از
 سفارتخانه های بیکانه ارتباط دارد همین گزارش کافی
 بود که هر دوی آنها را برای صرف افطار (ماه
 رمضان بوده است) در پیشگاه سلطان دعوت نمایند
 اما بجای اینکه بحضور شاه برسند هر دو را از راه
 های مختلف بحیاط نسق خانه رساندند دلی یاقوت
 که قبلا دستمال اطلس سرخ و نام هر دو شخص را
 دریافت داشته بود دیوانه وار پاتاق مخصوص وارد
 شد سید داود که از این ترتیبات خبر نداشت و آن
 گریک خون خوار را مهبیای کشتن خویش دیدنی اختیار

فرمان سلطان را بوی ارائه
 داد که من از طرف اعلیحضرت
 سلطان مأمور حجاز هستم
 و باید بروم دلی یاقوت چون
 این حرفها را زیادی
 میدانست فرمان را مچاله

-۷-
جوهر آغا
قتل شاهزاده بدست پدر
هنگام نماز

کرده در دهان سید فرورد و دو دستی دهان و بینی
 او فشاری داد ضمناً شیخ الاسلام را بزمین افکنده روی
 دهانش نشست و همینطور که با دست هایش دهان سید
 را محکم گرفته بود تمام سنگینی خود را روی صورت
 و سر شیخ الاسلام انداخت و بعد از چند دقیقه هر دوی
 آن بد بخت ها بدیار عدم رفتند دلی یاقوت بنا بعمل
 جیب و بغل آنها را و ارسی کرده نقدینه و اشیاء قیمتی
 را بابت دهنمزد خود برداشت و کاغذها و اوراق
 دیگر را بقوللر آغامسی تحویل داد سپس حفارها
 (گور کن) آمدند و هر دو جسد را با لباس در کیسه
 بزرگی پیچیده در گوشه باغ زیر خاک پنهان نمودند
 مشهور است همین که سلطان از مچاله شدن فرمان
 در دهان سید آگاه شد تبسمی نموده گفت یاقوت خیلی
 دیوانه است

اما داستان عین الحیات خانم چنین است خدیو
 مصر برای خلیفه سابق یک دختر زیبایی چرکسی بنام
 عین الحیات اهداء کرده بود خلیفه عین الحیات را بسیار
 دوست میداشت و از سایر (گوزده لر و سلطانه لر)
 بیشتر احترام میکرد عین الحیات بزودی پسری آورد
 که او را پرنس کمال الدین نام نهادند کمال الدین
 بواسطه صحت مزاج و تربیت صحیح روز بروز رشد
 و نمو میکرد چنانکه در سن سه سالگی بخوبی راه میرفت
 و حرف میزد سخنان بزرگ بزرگ میگفت خلیفه در عین
 حال که از رشد و لیاقت پرنس کمال حظمی برد در باطن

رسانیدن دستمال سرخ شخص مقصر را در اتاق مجاور
 حاضر میکردند اگر شخصی از وزیران و بزرگان
 امپراتوری عثمانی بود که قبل از ورود دلی یاقوت
 بمحض آمدن بان اتاق تکلیف خود را می دانست
 و از هر جهت آماده مرگ میشد اما اگر زن و یا شخص
 تازه واردی بود و از عادات مرسوم نسق چی خانه خبر
 نداشت تا دلی یاقوت را میدید بنای التماس را می
 گذاشت و از وی مهلت میخواست (تقاضائی که
 هیچوقت مورد قبول دلی یاقوت واقع نمیکردید)
 ضمن داستانها و حکایات هولناکی که از دلی یاقوت
 نقل میکنند یکی داستان سید داود حسنی و دیگر
 قصه عین الحیات میباشد مختصر تفصیل آن که سید
 داود حسنی از اشراف حجاز بوده و برخلاف شریف
 مکه پیوسته از سلطان اطاعت داشت بهمین جهت
 اعلیحضرت سلطان او را باستانبول دعوت کرده و
 یک هفته تمام در باب عالی جزء مهمان های شاهانه
 بود تمام بزرگان و رجال استانبول با او ملاقات می
 کردند و بوی تبریک میگفتند که این قسم مورد مهر و
 التفات است بالاخره اعلیحضرت سلطان امر داد
 فرمان تولیت حرمین شریفین (مکه و مدینه) را بنام
 سید داود بنویسند و او را با اعزاز و احترام روانه
 حجاز نمایند پس از دریافت فرمان ملوکانه جاسوسان
 سلطنتی که عده آنان در سراسر امپراتوری از صد هزار
 تجاوز میکرد راپورت دادند که شریف حجاز بوسیله

از وی بیم داشت که مبادا در آتیه اسباب زحمت بشود این عادت در تمام دربارهای شرقی است که پادشاهان از اشخاص زیرک و باهوش و بالیاقت بیم دارند اگر چه فرزند آنها باشد در ضمن خواجه سرایان و کلفتها و ندیمه ها برای سلطان خیر میاوردند که عین الحیات هر شب برای پسرش از کشور مصر و خدیو آنجا صحبت میدارد و او را بدوستداری مصر تربیت میکنند که این حرفه پدر مزاج سلطان خیلی تاثیر داشت و برای امتحان شبی از عین الحیات پرسید که آیا میل دارد پرنس کمال الدین را والی مصر کنند و عین الحیات را نیز با او روانه مصر نمایند عین الحیات بیچاره بجای اینکه زرنگی کرده بگوید از خدمت اعلیحضرت سلطان به هیچ جا نمیرویم با کمال خوش حالی روی پای سلطان افتاده عرض کرد هر چه زودتر این دستور را انجام دهید اعلیحضرت خلیفه دانستند که حرفهای خبرچینان تا اندازه ای صحت دارد و عین الحیات هنوز در فکر رفتن بمصر می باشد

مدتی از این واقعه گذشت و این خیال روز بروز تقویت می یافت که عین الحیات جاسوس خدیو است و قصد دارد خلیفه را مسموم کرده بمصر باز گردد تا آنکه روزی موقع ظهر اعلیحضرت خلیفه در عمارت چراغان سرسجاده ایستاده بودند که فریضه ظهر را ادا نمایند پسرش کمال الدین هم که طغزل هفت ساله با عقل و هوش و زرنگی بود در ایوان تالار قدم میزد خلیفه بعادت معمول اسلام طپانچه را از کمر کشوده و روی سجاده نهاد پرنس کمال الدین همینطور که در ایوان راه میرفت چشمش به طپانچه مرصع افتاده بی اختیار توی تالار آمد و طپانچه را از روی سجاده بلند کرد خلیفه سر از سجده برداشت کمال الدین را دست به طپانچه دید

فوری موضوع مصر و عین الحیات و خدیو در نظرش مجسم گشته قطع کرد که کمال الدین بدستور بزرگتر ها برای کشتن او آماده است لذا پیشدستی کرده طپانچه را از کمال الدین گرفت و فرزند هفت ساله خود را کشت همان موقع از سجاده کنار رفت خواجگان جنازه طفل را برداشته بطور مخفیانه بخاک سپردند سجاده خون آلود را جمع آوری نمودند چون خلیفه نطم داشت که عین الحیات بدستور خدیو مصر کمال الدین را نامور قتل وی نموده بود

لذا نام عین الحیات را نوشته در دستمال حریر سرخ پیچید و نزد دلی یاقوت فرستاده بیچاره عین الحیات

که از کشته شدن یکانه فرزندش خبر نداشت بامر سلطان احضار گردید چون او را با تاق یاقوت بردند از شدت اضطراب گردن بند مروارید خود را بآن دیو خونخوار تقدیم کرد و اجازه خواست یکبار دیگر کمال الدین را به بیند یاقوت که اصلا گوشش باین حرفها بدهکار نبود مشقت سختی بر کله عین الحیات نواخته بایک فشار محکم کارش را بیایان رساند حفارها (گور کنها) که پشت در منتظر اتمام کار بودند برسم همیشه جنازه عین الحیات را در کیسه بزرگی افکنده و در یکی از گوشه های عمارت چراغان چال کردند اکنون گردن بند مروارید عین الحیات مانند سایر اشیاء نفیس دیگر در در تصرف یاقوت میباشد یاقوت بدبخت که مثل تمام خواجه های سیه روز از زندگانی دنیا بهره ای ندارد وصیت کرده که پس از مرگش از این دارائی حلال مسجدی بنام مسجد یاقوت بنا کنند

خلاصه خواجه ای که راهنمای من بود یکی از خواجه های گرجی بان را اشاره نموده مرا با پاکت تحویل وی داد و خودش بدون اینکه حرفی بزند باز گشت من سوار گرجی شدم و بطرف عمارت آبی حرکت کردم نسیم ملایم بسفر آهسته آهسته میوزید مرغهای سفید دسته دسته از میان باغ ها و عمارات سلطنتی بکنار بسنری می پریدند و از آن جا بداخل عمارات می آمدند آنوقت معمای آزادی را درک کردم و بیاد روزهای سفید افریقا افتادم که با پدر مادرم آنطور آزاد میخواستیم آزاد برمی خاستیم من که سیاه افریقائی بیش نبودم

هریک از عمارت حرم سرا داستان های مخصوصی دارد غالب این داستانها از خود کشی و زندان و اسیری و محنت حکایت میکنند همین عمارت آبی رنگ سه طبقه که انقدر زیبا و خوش منظر میباشد از آغاز ساخته ان تا کنون چندین بار قتلگاه بزرگان گشته که از آن جمله عموی خلیفه فعلی را در این عمارت خفه کردند و زوجه اش را که زنی فرانسوی بود در طبقه سوم کشته و نعش او را از بالا به میان دریاچه انداختند.

چندین سال پیش که عموی خلیفه فعلی بتخت سلطنت جلوس کرد بعادت معهود از اطراف دختران زیبایی فرستادند از آن جمله سفیر کبیر فرانسه از طرف فرانسویان مقیم عثمانی یک دختر پاریسی را که خواننده و سازنده ماهری بود با یک ساعت و گلبدان و چیزهای دیگر بخدمت سلطان فرستاد

باشگاه افسران تهران بطور قطع بزرگترین باشگاه افسران در دنیا است .

شاه سابق قبل از همه چیز یک دیکتاتور نظامی بود ولی با وجود این در همه رشته ها فعال بود . قطعا او این مثل قدیمی را که میگوید « برای اینکه نیرومند باشید باید ارتش داشته باشید، برای آنکه ارتش داشته باشید باید دارای زراعت باشید برای آنکه زراعت داشته باشید باید عادل باشید . »

شاید بتوان گفت که فقط در قسمت اخیر این مثل او موفق نشد . باشگاه

ترجمه از ناسیونال جئوگرافیک ماگازین

شاه سابق و ساختمانهای جدید

باشگاه افسران - مهمانخانه دربند

افسران برای آن ساخته شد تا عظمت شاه سابق را که فرمانده کل قوا بود و همچنین عظمت ارتش را مسقر نماید .

این باشگاه بهترین هم آهنگی میان حجاری و معماری شرقی و غربی را مجسم کرده است باغ های باشگاه ایرانی بوده و با زمین تنیس آن بسیار زیبا و محبوب بنظر می آید . اتاقهای این عمارت بسیار بزرگ و دارای آپارتمانها برای شاه و ژنرال هائی است که برای دیدن می آیند .

بعلاوه باشگاه يك اطاق آینه دارد که مخصوص کاخهای مجلل ایرانی میباشد بعلاوه يك بار که کاملا بسبك اروپائی ساخته شده .

قالیها و قالیچه هائی که در این باشگاه گسترده شده بی اندازه نفیس میباشد .

یکی از قالیچه هائی که در اتاقهای شاه است اقلا ده هزار دلار قیمت دارد .

امروز دیگر افسران نمی توانند کلاه مخارج باشگاه را پردازند و فقط این باشگاه برای پذیرائی های رسمی افتتاح میشود .

شاه سابق جدیت بسیاری برای ساختن عمارت از خود نشان میداد ساختمانهای راه او در تمام مملکت ادامه داشت و در چندین نقطه زیبا و جالب از کنار دریا و یا در دامنه کوهها مهمانخانه های بسیار زیبا برای سیاحان آتیه بنا کرده است و در تمام این هوتلها يك آپارتمان امپراتوری نیز برای خودش بنا کرده است بیشتر این هوتل ها بعلت نبودن

لاستیک در دسترس هر گس نیست ولی هتل در بند نزدیک تهران همسایه کاخ تابستانی پادشاه است پشت آن متصل بکوههای البرز بوده و حتی در ماه اوت بر قله کوه برف دیده می شود .

هوتل دربند بی اندازه مدرن است باغ هوتل همیشه از گل پوشیده شده و درختان میوه در اطراف هوتل جلوه و لذت مخصوصی به آن میبخشد

در تابستان تریه خارجی ها و کارمندان دولت

از شهر بخارج شهر به بیلاقات که اطراف دربند است میروند و

یا به ویلاهای اطراف هتل و خود هتل آمده و با شنیدن موسیقی لهستانی غذا میخورند .

رضا شاه پهلوی علاقه داشت که هتل بوسیله خودش اداره شود ، ولی پسر محبوب او اکنون در قصری که واقع در پائین هتل است زیست کرده و اداره هتل را به يك نمایندگی تجارتي که آنجا را اجاره کرده واگذار نموده است .

غذای هتل گاهی غذای ایرانی می باشد این غذا مرکب است از برنج که بشکل ایرانی میخورند بدین ترتیب که گردو یا آلبالو را بان مخلوط میکنند و یا آنکه گوشت گوسفند را سرخ کرده در میان برنج می گذارند غذاهای دیگر که داده می شود خاویار دریای خزر ماهی قزل آلا ماهی دریا و خربوزه است که فقط در ایران از آن نوع موجود می باشد بعلاوه شربت های بسیار خوب ایرانی و شرابی که در ایران به بهترین طرز می ساخته و آماده می گردد - گو کتیل آن نیز از بهترین انواع گو کتیل های فرنگی است

هوتل در بند و فردوسی در تهران سعی می کنند که تا آنجا که مقدور است احتیاجات خارجیان را که این جنک همراه آورده بر آورده کنند ، و در میان آنها بیشتر سربازان ، هواپیما ها ، فراری ها روز نامه نویس ها ، دیپلماتها و دیگران هستند بیشتر این افراد دارای فعالیت می باشند که مربوط بروسیه است ، نمایندگان خارجی سفارتخانه ها نیز اغلب باین هوتلها می آیند .

۸۰۰ میل مربع لیره !

منهارج جنك

۱- از روز سوم سپتامبر ۱۹۳۹ که آلمان بلهستان اعلان جنك داد تا روز سوم سپتامبر ۱۹۴۳ یعنی در مدت ۴ ساعت دولت های محور و دولت های متفقین مطابق ارقامی که ط-رفین انتشار داده اند بالغ بر ۱۶۳ تریلیون و ۵۰۰ بلیون لیره شده است

۲- اگر این پولها را به لیره کاغذی تبدیل کنند ۸۰۰ میل مربع را فرا می گیرد بعبارت دیگر ممکنست ۸۰۰ میل مربع را با اسکناس های کاغذی يك لیره فرش کرد

۳- اگر این پولها را به لیره طلا تبدیل کنند و کسی بخواهد از کره زمین تا کره آفتاب مسافرت نماید می تواند در هر قدمی که این مسافت طولانی را بر میدارد يك لیره طلا صرف کند وقتی هم که بگره آفتاب رسید باز هم مبلغ زیادی پول همراه خود داشت

۴- اگر روزنامه نویسی بخواهد روزی يك روزنامه ۴ صفحه انتشار دهد و برای هر کلمه از مقاله ها و مندرجات آن روزنامه هزار لیره دستمزد بدهد میتواند ۴ قرن تمام با پول های نامبرده بالا بشغل پر افتخار روزنامه نویسی خود ادامه دهد و برای هر يك کلمه هزار لیره اجرت پردازد

۵- اگر این پول ها را بشمار سکنه روی زمین با السویه تقسیم می کردند هر نفری ۲۸ لیره عایدش می شد

۶- اگر بنامی شد که بجای پول کاغذی اسکناس های ده هزار لیره این پولها را بلیره طلا سکه می زدند سکه زدن این همه پول ۳۰۰ هزار سال طول می کشید آنهم بشرطی که ضرابخانه متعهد شود شب و روز کار کند و هر دقیقه يك لیره انکلیسی سکه بزند

۳- اگر هر يك از دولت های جنگجوی امروزه در ۶۰۰ سال پیش فقط يك لیره در بانک می گذاشتند و سود آن از قرار ربع مرکب ۵ در ۱۰۰ تعیین می نمودند امروز هزینه نامبرده بالا در بانک های مزبور حاضر و آماده بود مبلغی هم برای بعد از جنك زیاد می آمد

۸- با این پول ها ممکن بود تمام صحاری سرد سیبری و بیابان های سوزان افریقا و کویر های نمك دنیا را بمرزعه ها و جنگل ها تبدیل کرد بعلاوه امکان داشت کوه هیمالیا را آسانی با سطح زمین یکسان کنند و در اوقیانوس هند يك قاره جدیدی احداث نمایند

روزنامه اقدام

بوسیله هیئت مذهبی پرسبترین ها انجام گرفت که کارهای بسیار مفیدی در شمال ایران انجام دادند. مریضخانه های آنها به هزاران نفر ایرانی از اصناف مختلف کمک کرد و مدارس آنها اساس تربیت امروزی را برقرار نمود

اکنون دولت ایران این مدارس قدیمی را که متعلق بامریکائیهها بود خریداری کرده و از طرفی دانشگاه جدید ایران را در تهران تاسیس کرده که در آن رشته های طب، علوم، علوم تربیتی و رشته های تخصصی دیگر تدریس میگردد

باستان شناسان آمریکائی نیز در حفاریات پرسپولیس، ری، دامغان و نیشابور که کهای فراوانی کرده اند

روسها بیشتر در باغ بزرگ سفارتخانه خود زندگی میکنند ولی در روزهای رسمی و تعطیل خود جشنهای بسیار جالبی در عمارت سفارت میسازند و یکی از آثارهای محلی را همیشه برای فیلمهای روسی تخصیص میدهند و گاهگاه نیز آرتیستهای ارتش سرخ از شمال برای نمایش باین تئاتر می آیند

سفارت انگلیس نیز موقعیت بسیار خوبی دارد و مشرف بر باشگاه تهران است

پادشاه سابق ایران مشاورین و کارمندان فنی را از ممالک کوچک مانند دانمارک، سوئیس، چکوسلواکی، بلژیک، سوئد، هلند، یونان و گوسلاوی انتخاب میگردد

اول نماینده نفوذ و اهمیت آمریکا در ایران

عصر معتمد الملک با پسرش میرزا حسین خان که طفل ده ساله است دیدن آمده بودند بارون نرمانهم آمد خیلی صحبت شد آنچه را که امروز فهمیدم حمزه آقای مذکور را که امیر نظام نوشته بود سرش را آورده بودند باین تفصیل بود که حسین قلی خان وزیر فواید بقرآن قسم خورده او را اطمینان داده بود آورده بود لدی الورود از چادر بیرون رفته جمعی بسرحمزه آقا ریخته او را با دوسه نفر دیگر پارچه پارچه کردند درحالتی که جمعی از کسان وزیر فواید

را حمزه آقا کشته بود سفرای خارجه از این فقره بدولت ایران شماتت کرده و توییح نموده اند شیخ عبدالله در اسلامبول روز دوم ورود بحضور سلطان پذیرفته شد شاه ایران از این بابت خیلی مضطرب و پریشان است.

دوشنبه دهم

امروز از قراریکه

شنیدم جمعی بستی درب

خانه ملاعلی و سایر علماء بودند بحکم شاه نایب السلطنه فرستاده بستی هارادر آوردند هنگامه غریبی شد نزدیک بود شورش شود رعاب سلطنت مانع شده بود عضد الدوله را در سرشام احضار فرمودند که تلگراف بعلاء الدوله بتبریز خواهند فرمود در سرشام صحبت شد از لفظ معنعن یعنی من در بین خواندن روز نامه این لفظ را بیان کردم امین السلطنه پرسید معنعن چیست؟ شاه بعد از خنده فرمودند یعنی از ریش بریش باین معنی که این خبر از ریش فلان بریش فلان رسیده است بمن فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن. باین شاه مگر الهام شده است که من تاریخ مینویسم والا از کجا خبر دارد؟ خلاصه ساعت چهار خانه آمدم

سه شنبه بیست و پنجم

صبح که سلطنت آباد میرفتم درحوالی حسن آباد بولیعهد بر خوردم که به سلطنت آباد میرفت تعظیمی کردم که بگذرم، دم کالسکه احضار شدم مدتی در راه طرف فرمایشات بودم نزدیک بکامرانیه و اردوی نایب السلطنه عرض کردم دیگر بس است

فرمایشات زیرا که نزدیک بار دو شدیم احتمال دارد بنایب السلطنه خبر برسد که بامن فرمایشات میفرمودید فی الفور بشاه روزنامه خواهد کرد، حقیقت میل ندارم اخراج شده مواجبم قطع شود، اگرچه جسارت بود اما چه باید کرد! اول مواجبی که از دولت بمن داده شد چهارده تومان بود، بخواست خدا و بزحمت زیاد بدو هزار تومان رساندم خیلی عزیز دارم این مواجب را و نمیخواهم مقطوع شود.

پنجشنبه بیست و هفتم

برخلاف عاداتهاییکه این پادشاه دارند که بساز

وصحبت میل ندارند و بآنچه سلاطین سلف مایل بوده اند مایل نیستند و جز شکارهای پر زحمت هیچ نمیخواهند و نمی طلبند عملة طرب را احضار فرمودند بواسطه بی میلی پادشاه باین طبقه و فقر و پریشانی مردم و دماغ سوختگی اهل پایتخت که کسی طالب خواستن اجرت دادن این سلسله نیست

عمله طرب جز یکنفر که آقا محمد صادق باشد باقی بیمعنی و دوك تراش یعنی قرشمال هستند

جمعه بیست و هشتم

حاجی حیدر خاصه تراش را خواستند همینکه حاجی حیدر صابون مالید و تیغ بدست گرفت نجوائی کرده پادشاه درحالی که من و ظلوزان حضور نشسته بودیم و مشغول خواندن روزنامه بودیم شاه بزبان خوش جواب دادند: چشم، حاجی حیدر بازبیله کرد باز شاه که چاره نداشتند جز تمکین، زیرا که قدری از ریش تراشیده شده بود و تیغ برهنه در دست خاصه تراش بود اگر متغییر میشدند ریش تراشیده نمیشد و احتمال داشت که خاصه تراش از تغیر شاه دستش بلرزد و صورت مبارک زخم شود، فرمودند چشم من بسی اختیار خندیدم استیصال پادشاه مقتدر ایران را بدست دلاک دیدم که شاه هم خندید به آنطور هم که من فهمیدم معلوم شد حاجی حیدر از شاه استدعا کرده است از این سه چهار شکار که زده اند و یکی را بجهت ولیعهد فرستادند یکی را هم باو بدهند که بجهت نایب السلطنه ببرد و مداخلی نماید بالاخره بزور و ابرام و اصرار گرفت خیلی خنده داشت

الکتریسته اجسام یا (استاتیک) يك امر طبیعی است . بابابزرگ وجود آن را با مالش بیند انگشت خود بقالیچه سرسرا و روشن کردن چراغ گاز یا جرعه که از آن انگشت خارج می شد ثابت می کرد .
اغلب ما اهم نمی برای آن قائل نمی شویم و هنگامیکه دستگیره برنجی در را با قالی اطاق میمالیم صدای جرعه آنرا يك امر کاملاً ساده و طبیعی می انکاریم در حالیکه این الکتریسته خیلی خطرناک است .

ولی استاتیک در هوای خشک خیلی بیشتر خطرناک است تا در هوای مرطوب هوای خشک که هادی ضعیفی است سبب میشود نیروی احدائی برق را به ولتاژی برساند که بالاخره باعث تولید جرعه در مقابل يك جسم نزدیکی شود .
آب هادی الکتریکی خوبی است و بنا بر این رطوبت هوا همواره سبب می شود که این برقی که ذخیره می شود بسمت هوا جلب شود و مانع این شود بمرحله تولید جرعه برسد .

يك طبیب مریلندی بر اثر تقاضای بیماری نیمه شب از خواب برخاست و بعجله يك كفش لاستیکی

نیرونکها و فجایع الکتریسته استاتیک - یا

برق کوچک

يك كارخانه لاستيك

سازی در ظرف سه سال

۱۲۲ آتش سوزی استاتیک

داشته است رئیس کارخانه

در مقام مبارزه با آن بوسیله رطوبت در هوای کار - خانه سبب رفع آن خطر گردید .
صاحبان ماشینهای نظافت لباس هم همین خطر را با مرطوب کردن هوای محوطه مرتفع ساختند .
گازولین که از درون يك لوله عبور میکند معمولاً در حدود ۵۰۰ ولت برق ذخیره میکند کسانی که بوسیله این نوع لوله های گازولین میبرند معمولاً سر لوله را بر ظرف دیگر متصل می نمایند و بدینوسیله از ذخیره ولت جلوگیری می نمایند .

شرکت های نفت هم دهنه لوله اختراع کرده اند که خود بخود دفع این اشکال را می نمایند ولی معیناً هنگامی که شوfer يك اتومبیل نفت کش مشغول خالی کردن بنزین در انبار يك جایگاه بنزین در کالیفرنیا بود یکمرتبه از سر دیگر لوله يك شعله عظیمی از آتش پدیدار شد در اثر آن انفجار سه نفر کشته شدند و ۴۱ نفر مجروح گردیدند که بعضی آنها بامحل آتش ۷۰ متر فاصله داشتند و باضافه بر کهای درختان که در فاصله سی متری قرار داشتند تمام سوختند

بیمارستانها احتیاط های زیادی در اطاقهای عمل خود باید بکنند و می کنند زیرا ابخره و داروی بیهوشی سخت قابل اشتعال می باشند در موقع حرکت اشخاص یا اسباب های کار باید از روی يك زمین فلزی حرکت کنند . بر روی میز عمل هیچ وقت پتوی بشمی پهن نمیکنند .

مقررات شدیدی برای جلوگیری از یلند کردن ماسک صورت بسرعت و همچنین پوشاندن دستگاہ بیهوشی مادام که مریض در اطاق عمل است موجود

برپا و يك بالتوئی از خز برتن نمود و بسرعت بسمت گاراژ اتومبیلش رفت همینکه دستش با اتومبیل خورد يك جرعه از سر انگشتش باعث انفجار ابخره گازولین که از اتومبیل نشت کرده بود شد و در نتیجه انفجار خودش بخارج گاراژ پرتاب گردید .

يك زنی از اهل ایلنوئیس مشغول مالیدن يك کهنه که در گازولین فرو شده بود بر روی يك نقطه قالیچه اطاق بود که یکمرتبه علی قول خودش هوا با شعله آبی رنگی روشن گردید و در اثر سوختگی ایجاد کمی بعد فوت کرد .

مشتمله مثل بنزین و نفت و گازولین استعمال میشود با اینکه در هوا گرد و غبار یافت شود استاتیک يك خطر قطعی است باید دید اصولاً استاتیک چیست اداره استاندارد آن را اینطور تعریف میکند

استاتیک یعنی الکتریسته که بیحرکت است برخلاف الکتریسته دینامیک که متحرک می باشد .
ولی اگر درست بخواهیم تشریح کنیم باید گفت وقتی که ماعلاً از وجودش مطلع میشویم در آن لحظه دیگر استاتیک نیست زیرا با سرعت فوق العاده براه افتاده است .

روز و شب تابستان و زمستان استاتیک همیشه با ماست این برق در برف و طوفان شن در ابخره آتش نشانی در مه که در اثر ریختن آبشار ایجاد میشود نیز کشف گردیده است در کوههای سنگی صخره های نوک تیز دیده شده اند که در هنگام طوفان سخت از خود نیروی برقی متصاعد میکنند .

است معینا همین چند ماه قبل بود که انفجار یک دستکاه بیهوشی باعث قتل یک نفر مریض شد.

کمتر از مخازن صحرائی علف خشک در اثر برق آتش گرفته اغلب آتش سوزی های این انبار ها در اثر اصطکاک علف ها و تجمع و لتاژ زیاد در در علفها رخ داده است.

در موقع طوفان مقدار زیادی استاتیک در ابر ها تمرکز یافته و هنگامی که نوه آن زیاد میشود جرقه بسوی زمین میزنند این را برق میگویند.

این اخراج نوه الکتریکی از ابر ها گاه اوقات سبب ایجاد موجاتی در زمین واقع در زیر آن میشود. و الکترون های محصور در یک شیئی فلزی بسوی شیئی فلزی دیگری حرکت میکنند و اگر این نیروئی که در حرکت است در سر راه ما گاه مصادف شود آتش سوزی غیر قابل اجتناب خواهد بود در شهرهای اسپو کین، پراویدنس و نیویورک در اثر جرقه که از پوست (خز) گربه در اطاقهایی مخصوص انهدام حیوانات بی صاحب بوسیله گاز کشند، است تولید گردید انفجارات و آتش سوزی ها مهمی رخ داد.

آخرین دفعه که چنین اتفاقی افتاد باعث خرابی تمام عمارت و همچنین مرگ یک نفر گردید از آن بعد این نوع حیوان کشی منسوخ گردید.

استاتیک در اتومبیل هایی که در حال حرکتند زیاد میباشد اغلب رانندگان اتومبیل و همچنین جمع کنندگان پول خورد «فلزی» در ضمن کار احساس تکان یا حرکت غیر مترقی گردند که در اثر ولتاژ برق در آنها بوده در نتیجه سیم یا زنجیری از زیر اتومبیل برای هدایت برق استاتیک از زمین آویزان و تماس نمودند

خیلی از پلیس های موتور سیکلت سوار که در تعقیب اتومبیلی بودند پس از رسیدن با اتومبیل و بمحض دست زدن با اتومبیل چنان تکانی خورده اند که دندانهایشان صدا نموده است

در اتومبیل های شخصی استاتیکی که از لاستیک آن ایجاد میشود زیاد خطرناک نیست.

ولی در ماشین های باری و اتوبوسها استاتیک خطرناک است.

در شهر اوماها یک نفر حمال گردن کلفت که ۲ متر قدش

بود در موقعیکه یک ماشین باری بزرگی بعقب حرکت میکرد دست بآن زد که در اثر استاتیک ماشین بعقب پرتاب و نقش زمین گردید:

حالا دیگر اسبابهای سفیدی در ماشین های نفت کش و انبارهای نفت و بنزین تعبیه شده که مانع بیش آمد خطرناکی میشود.

در تهیه لاستیک اتومبیل و لوله های لاستیکی ماده لاستیک را با یک جنس هادی برق مخلوط نموده در نتیجه آن را هادی میکنند و باین ترتیب از ذخیره برق در آن جلوگیری نمایند

تانگهای زره دار عملا غیر قابل استفاده میشوند اگر وسائل اتصال بزمین در گردنده های لاستیکی تانک تعبیه نمیشد زیرا در غیر این صورت رادیوی تانک بواسطه اثر فرانس استاتیک از عمل می افتد.

در اثر انفجار هیدروژن بواسطه استاتیک سفینه هوایی معروف هیندنبورک در بالای لنک هوت نابود شد. کارگران زمینی این سفینه ها هنگامیکه بوسیله سیمهای آویزان سفینه را در هوا کنترل میکنند اغلب دچار برق گرفتگی می شوند.

یک کشتی بزرگ در اثر استاتیک از هم باشید خلبان یک هواپیما بعللی ناچار بفرود اجباری شد قبل از نشستن انباریدگی بنزین خود را بر زمین افکند انبار مزبور بمحض خود دن زمین در اثر استاتیکی که در هوا در خود ذخیره کرده بود منفجر گردید.

چند سال قبل استاتیکی که مولود باران و برف است باعث خراب کردن عمل رادیوی گیرنده و همچنین دستکاه ضد یخ طیارات شده و در نتیجه چندین طیاره اسقاط شده سپس در سال ۱۹۳۶ شرکت هواپیمائی امریکا یک طیاره را بمقدار زیادی دستکاه و اسباب جدید مسلح نموده و چندین نفر از متخصصین و علمارا سوار آن نموده و در حدود شصت ساعت در بدترین هواها پرواز داد از جمله در ۴ طوفان سهمناک شنی که بی اندازه خطرناک بود.

علمای مامور تحقیقات اتفاقا هفت عامل مختلف برای تولید استاتیک در هوا یافتند که «هیچک با نظریه اولی وفق نمیداد» و چون دیدند که هیچ وسیله برای مقابله با آنها ندارند لذا در صدد برآمدند حتی المقدور از تجمع و تمرکز نیرو در طیاره جلوگیری نمایند و از آنجائیکه نیروی برق همیشه مایل است از یک

اعضای مجلس ایران

اعضای مجلس ایران همان هائی هستند که دیکتاتور سابق معین کرده است ولی میتوان گفت که بطور کلی اینها نماینده طبقات حاکمه مملکت، اشراف قدیمی، اصناف مذهبی و مالکین مملکت هستند و مالکین هم پیداست برای حفظ منافع خود تا چه اندازه باید منافع دهاقین را در نظر بگیرند (!)

روزنامه ایران

مرتکب کوچکترین غفلت یا سهل انگاری شده باشد پیشینه زنی در یکی از کارخانجات کشتی سازی معروف به اندیکوپ جانسن نشان میدهد این زن که در کارخانه مزبور در تهیه کیف های لاستیکی بود سبب شد که در یک زمستان پنج آتش سوزی در همان دستگاه تولید کند که در مرتبه پنجم در اثر سوختگیهای خویش مدت سه هفته تحت معالجه قرار گرفت . هیچکس دیگری که کاری نظیر کار وی داشت سبب چنین اتفاقی نشد و زنی هم که در مدت کسالت وی مامور انجام کارش بود باعث هیچ آتش سوزی نگردید معذرت درست یک ربع ساعت بعد از اینکه برای بار دوم بسرکار خود حاضر شد یک آتش سوزی خطرناک دیگری در همان دستگاه تولید گردید .

و یک روایتی هم هست راجع بیک باغبانی که باغ سیب داشت و یکروز برای جلوگیری از شته زدن سیبها تمام درختان را با دواى ضد آن بوسیله تلمبه مجهز کرد در ضمن این عمل لباس خودش هم تقریباً خیس شد پس از خاتمه کار هنگامی که بسوی منزل رهسپار گردید در اثر خوردن نسیم لباسش بکلی خشک شد و در نتیجه استاتیکی در بدنش ایجاد گردید یکمرتبه باعث آتش گرفتن شلوارش شد !

حوادث بالا اهمیت الکتریسته ساکن که فقط در کلاسهای فیزیک جنبه تفریحی و تجربی را دارد میزساند زیرا این برق کوچک سبب اتلاف هزاران جان و خسارت میلیونها دلار مال هر ساله میگردد

روزنامه مردان کار

نقطه بازلبه تیزی خارج شود لذا طیارات امروزی دارای يك سیمی هستند که قطر آن از سیم رادیو باریک تر و سر آن ازلبه و نوک تیز طیاره تیزتر است و این سیم آخرین راه حل از برای تمرکز استاتیک میشود زیرا بوسیله آن بدون خطر خارج میگردد. وجود گردوغبار و استاتیک بمقدار زیاد حد اقل ۵۰۰۰۰ کارخانه صنعتی را مورد تهدید قرار داده است این خطر بخصوص در آسیاها و دستکاههای پنبه ریزی زیادتر است اداره آتش نشانی امریکا خسارت سالیانه آتش سوزیهای استاتیکی را که در اثر سیم های ماشین آلات و قرقره های بزرگ تولید میگردد به ۳۰۰۰۰۰۰۰ دلار تخمین میزند در خیلی از کارخانجات کارگرانی که باید به محل های خطرناک کارخانه بروند باید قبلاً از روی يك صفحه فلزی حرکت کرده یا اینکه يك درب آهنی را با دست باز کنند تا بدین وسیله نیروی استاتیکی که در بدن آنها تجمع یافته است بزمین متصل و خارج شود .

ماشین های زراعتی هم ممکن است سبب همین درد سرها بشود در جنگ گذشته در ایالات شمال غربی امریکا متجاوز از ۲۰۰ آتش سوزی در اطراف ماشین های درو رخ داد .

بطوریکه تصور نمودند که ساپوتازی بعمل آمده ولی بعدا علمای فن تحقیقات کافی کردند و اظهار داشتند که تمام آتش سوزی های بالادری استاتیک بودند و سبب آن هم خشکی فوق العاده هوا بوده است لذا با اتصال يك سیم بمشین های مزبور و تماس سر دیگر آن با زمین خطر را بکلی مرتفع نمودند

پیشینه های صنعتی پر از حوادث و آتش سوزی هائی هستند که بواسطه جرقه های انسانی ایجاد شده اند و آنهم بواسطه اشخاصی است که ظاهراً میزان بیشتری برق ساکن در خود ذخیره میکنند .

کارخانجات ساعت سازی تازه واردین را اول معاینه میکنند تا ببینند مبادا بدن آنها استعداد خیره این مقدار الکتریسته ساکن را داشته باشند که بتواند عمل دستگاه ظریف حرکات ساعت را مقنطیس بکنند در کارخانه در کالیفرنیا يك زنی در مدت کمی بساعت تولید هفت آتش سوزی شد تا اینکه مجبور شد بدویرا ب قسمت دیگری انتقال دهند .

راننده ماشین نفت کشتی در ظرف چند روز باعث آتش گرفتن سه ماشین حامل نفت گردید بدون اینکه

مسئولیت وزارت جنگ را در واقع خود صدر اعظم بعهده گرفته است دستورات و تعلیمات لازمه را مستقیماً بمن و سردار اکرم که برای وزارت جنگ نامزد شده است میدهد.

برای اینکه در این موقع بحرانی دوئیت و نفاق بین قسمتهای قشونی پیدا نشود تا ورود شاه جدید من سردار اکرم را بریاست خودم اختیار کردم زیرا در یک اداره قشونی وجود دو رئیس و فرماده مستقل جز اختلال امر نظام نتیجه دیگر نمیداد.

سردار اکرم از این موافقت من خیلی خوشوقت شد و نه اینکه در امورات مانع مقصود من نیست بلکه در تمام کارها و در هر موقع مهم بمن مراجعه نموده و عقیده و دستور مرا میخواهد پیشنهاد شده بود که دویست نفر سوار افشار بطهران احضار شده و ریاست آنها بعهده من واگذار گردد من رد کردم و زیر بار ریاست یکعده سوار عشایری وحشی نرفتم.

۲۴ آوریل صدر اعظم تلگراف ذیل را راجع به من به تبریز مخایره کرد.

— قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت کردم از روز اول وقوع این فاجعه مؤلمه این غلام زرخرید از نقطه نظر دولتخواهی پالکونیک قزاق را احضار تعلیمات لازمه داده حفظ انتظامات پای تخت و تهیه موجبات آسایش و رفاهیت عموم را بعهده او واگذار کردم عملاً ثابت شد که فقط همین حسن انتخاب باعث حفظ انتظامات شهر و دعا گوئی عامه گردید. شب و روز مراقب و مشغول خدمت گذاری است و دقیقه از مسئولیت و اجرای وظایف مرجوعه غفلت نمینماید خدمات صادقانه و صمیمانه مشارالیه را لازم می دانم بعرض آستان ملایک پاسبان همایونی برسانم امر مبارک همایونی مطاع است.

(غلام خانزاد علی اصغر صدر اعظم)
در همان روز جواب اعلیحضرت بدین مضمون واصل گردید.

جناب اشرف صدر اعظم از مراتب کفایت و خدمات صادقانه پالکونیک قزاق که رضایت خاطر شما را فراهم آورده و بعرض رسانده اید مستحضر شدیم مشارالیه را بمرحمت شاهانه مستظهر داشته و بنام همایونی از صاحب منصبان روسی و صاحبمنصبان ایرانی و عموم قزاق احوالپرسی کنید. «شاه»

تلگرافی هم برای صدر اعظم فرستاده علاوه بر اظهار اطاعت تمنا کرده بود که او را برادرش شاهزاده ندانند بلکه بنده زرخرید شاه و مطیع صدارت عظمی بشناسند

چه باعث شده بود که ظل السلطان اینطور پیش آمد؟ هوش و فراست جبلی او و یا تصور اینکه اگر هم تخت و تاج سلطنت را بدست می آورد برای او باقی نمی ماند یا بواسطه برسمیت شناخته شدن شاه جدید از طرف نمایندگان روس و انگلیس یا بعلمت مشورت محرمانه انگلیسها که با وضعیت حاضر مطیع پادشاه قانونی بشود — این علت تا با امروز کشف نشده.

در هر صورت ظل السلطان با تمهید این مقدمات شاه جدید و صدر اعظم را در بندو امر کاملاً مجذوب و نسبت بخودش مهربان کرد.

از ترار معلوم مبلغ ۵۰۰۰۰ تومان هم بعنوان تقدیمی برای مصارف بین راه تبریز و تهران اعلیحضرت برات کرده بود

سایر شاهزاده کان منجمله شاهزاده جهانسوز میرزا پسر فتحعلی شاه و عموی شاه شهید و ملک آراه — و کیل الدوله — عزالدوله برادران شاه سالار السلطنه — و کیل الدوله و یک پسر چهار ساله دیگر و سایر افراد فامیل شاه از ذکور و انات همه عقب رفتند و بواسطه فقدان استعداد و نداشتن نفوذ و ثروت زیاد خطری از جانب این طبقه متوجه مقام سلطنت نمیشد پسر ها و دخترهای شاه جدید جلو آمده و تمام مشاغل و مقامات تخلیه شاه را اشغال کردند

وضعیت شهر بطور کلی آرام و خوب است بلکه ظلم و تعدی نسبتاً کمتر شده زیرا اداره نظمیه و افراد آن از ترس نظارت و حکومت قزاق قدرت تعدی و اجحاف ندارند و اعیان و اشراف و مأمورین دولت هم در مقابل قدرت و سطوت صدر اعظم مرعوب و کاملاً مطلع شده اند در ایالات و ولایات بغیر از شیراز و توابش سروصدائی نیست و اهالی در رفاه و آسایش هستند ایالت فارس هم با اقدامات جدید که بعمل آمد رو بآرامش و سکونت میرود در طرق عمده تجارتی فارس را هزنی و غارتگری زیاد میشد ولی پس از دستگیری و توقیف آقا حسین رئیس قبیله زرکش امنیت کاملی مستقر گردید.

قلب زن!

شنیدم قلب زن آئینه آساست
در آن هر زشت و ز زیبایی هویدا است

اگر در پیش رویش باشی از مهر

نگاه اندر نگاه و چهر بر چهر

ترا هر نقش باشد بردل و رو

فتد در قلب چون آئینه او

ولیکن رفتیش چون از مقابل

رود نقشی که بودش از تو در دل

جز آن کو پیش چشم او نشیند

دلش هرگز کس دیگر نبیند!

اطلاعات هفتگی

من طاقت نیاورده اظهار داشتم ؛

« اندری نیکالایچ - فرما یشات شما متین

و پسندیده است ولی من باخلاق ساده سر بازی عادت

کرده‌ام - می‌ترسم نتوانم از عهده دستور و تعلیمات

شما بر آیم و با نایب السلطنه مذاکره کنم بهتر اینست

یا شخصا خودتان بروید یا مرا در خیالاتم آزاد

بگذارید »

وزیر مختار نظر تندی انداخته از من دور شد.

من با این شرط حاضر شدم بروم که و کیل الدوله

(رفیق و محرم سیاهکاریهای شاهزاده را) (حتما با من

بفرستند

اصرار من در آمدن و کیل الدوله برای این

بود که اسم شب ورود یارگرا فقط او میدانست

و بدون گفتن آن از محالات بود مرا راه بدهند

همینطور هم شد تا و کیل الدوله آهسته اسم

شب را بگوش و کیل باشی قراولها نگفت دروازه

را باز نکردند

علاوه بر این نفرات نوج مخصوص فقط مطیع

امر و کیل الدوله بودند و به احدی اعتنا نداشتند

بعد از گفتن «اسم شب» و عبور از دروازه‌های

متعدد بالاخره بقصر مسکونی نایب السلطنه (در قسمت)

اندرون رسیدیم و با هدایت عباسقلیخان ژنرال -

علاوه بر یاد داشت های فوق در - اسلات

خصوصی ژنرال کاساکوفسکی آگنت نظامی روس

مأمور دربار ایران نوشته بتاريخ ۱۲ دسامبر ۱۹۰۰

راجع بملاقات شبانه او با نایب السلطنه بدست آمده

است که از نقطه نظر اهمیت آن و تکمیل اطلاعات قارئین

محترم ذیلا بدرج آن مبادرت گردید :

بعد از کشته شدن شاه وقتی که نمایندگان خارجه

و مصادر امور ایران و اعظام و اعیان پایتخت در شب

همانروز برای تعیین تکلیف در عمارت شمس العماره

(آفتاب عمارات - بنائی است در باغ سلطنتی که

تلگراف مخصوص شاه را در آنجا دایر کرده اند)

اجتماع کرده بودند صدر اعظم در ضمن مذاکرات

پیشنهاد نمود که یکی از حضار داوطلب شده همین حالا

برود بامیریه و وضعیت حاضر را بنایب السلطنه خاطر

نشان کرده و تعیین خط مشی و نقطه نظر قطعی او را

بخواهد . حضار مجلس همه از دیری وقت (نصب شب

بود) و هیجان شهر و قراولها و مستحفظین شخصی

نایب السلطنه که عبارت از هشتصدسرنیزه فوج مخصوص

بود و در اطراف پارک امیریه کشیک میدادند ترسیدند

و هیچکدام برای قبول این تکلیف حاضر نشدند .

صدر اعظم با قیافه نفرت زده رو بحضار کرده

گفت :

« آقایان ! بالاخره باید یک نتیجه بدست بیاید

یا خیر ؟ با این ترتیب تکلیف قطعی معلوم نخواهد شد

و حالت بحرانی کنونی خاتمه پذیر نخواهد گشت .

آیا در این موضوع هم باید مستقیما بیطر سورک

ولندن مراجعه کنیم ؟ »

این تهدید بموقع و با نزاکت صدر اعظم

فوق العاده بدیلوماتها مؤثر گردید .

صدر اعظم با فراست طبع خود فهمید که کلمات

او مؤثر و زمینه حاضر شده است محرمانه بنمایندگان

سیاسی تکلیف کرد از من سؤال کنند .

آیا میتوان این مأموریت را بر عهده بگیرم

یا خیر ؟

حضار بامسرت تمام این پیشنهاد را پذیرفته

و بمن مراجعه کردند من هم بدون تزلزل حاضر

شدم صدر اعظم اصرار داشت که فوراً روانه شوم

پس از قبول انجام مأموریت شکوف وزیر مختار

روس با قیافه آمرانه زیر بغل مرا گرفته بکنار

مجلس برد شروع کرد بدستور العمل دادن .

آجودان وارد اطاق مخصوص حضرت والا شدم پس از ادای احترامات معموله اظهارداشتم :
« خلی متاسفم از اینکه حامل پیغامات و اطلاعات خوش آیندی نیستم و ناچارم خاطر نشان کنم که بر حسب امر مطاع اعلیحضرت اقدس والا اولاً از ایالت طهران و ثانیاً از وزارت جنگ معزول و منفصل هستید »

در خانه اظهاراتم تلگراف شاه جدید را که صدراعظم بمن داده بود « در آن سؤال شده بود که نایب السلطنه وضعیت جدید را چگونه تلقی کرده و آیا تسلیم شده است یا خیر » ارائه دادم نایب السلطنه از بیانات من و مطالعه تلگراف شاه بی اندازه مضطرب شده از من سؤال کرد :
« تکلیف من چیست و چه باید بکنم ؟ »

من جواب دادم که شما باید بدون هیچ قید و شرط فوراً شاه جدید را برسمیت شناخته و کتبا ملتزم شوید که هیچگونه ادعائی بمقام سلطنت ندارید نایب السلطنه جواب داد : ولی خوب است بدرا وزیرمختار روس تامین جان و مال و اهل عیال مرا بدهد و ضمانت نامه کتبی بفرستد .

این تقاضای نایب السلطنه مرا مضطرب کرده بخيال انداخت زیرا من از طرف شکوف نمی توانستم اطمینان بدهم

- پس از قدری تفکر من در قیافه و چشدهای نایب السلطنه خیره شده پرسیدم :

« آقا (در ایران عموماً و حتی ناصرالدین شاه هم او را باین عنوان خطاب میکردند)

بمن شخصاً اطمینان دارید یا خیر ؟

بشما ؟ البته اعتماد و اطمینان کامل دارم ؛

- پس حالا که بمن اعتماد دارید بدون تزلزل فوراً عریضه حضور اعلیحضرت عرض کرده اظهار اطاعت و بندگی کنید و از تمام دعاوی گذشته صرف نظر نمائید و آن نوشته را بن بدهید من هم در مقابل قول شرف میدهم مادامیکه تامین نامه کتبی وزیر مختار روس بشما نرسیده است سند شما را از دست ندهم و وجود چنین سندی را هم صدراعظم و وزیر مختار اظهار نکنم .

بر خلاف انتظار نایب السلطنه بیانات مرا روی کاغذ آورده با تزلزل خاطر بمن داده و آه پر دردی هم کشید زیرا با سپردن سند فوق مجبور بود

سلطنت و سیادت دنیوی را برای همیشه وداع گوید پس از تسلیم سند اطاعت و بندگی خود نسبت بتاجدار جدید ایران نایب السلطنه فوراً اعتماد نظام را پیش وزیر مختار روس فرستاده ضمانت نامه معهود را مطالبه کرد مرا هم تا عودت آجودان خود از دربار در واقع بعنوان تضمین در اندرون خود نگاهداشت

بالاخره سه ساعت بعد از نصف شب صدای پای اعتماد نظام شنیده شد .

صدای ضربان قلب من واو هر دو بگوش رسید اعتماد نظام وارد شد . نایب السلطنه با اضطراب مخصوص و حرکت سر سؤال کرد - « ها؟! »

اعتماد نظام سری پائین آورده و نیم صفحه کاغذی را که در دست داشت تقدیم نمود .

نایب السلطنه باعجله کاغذ را گشود نظر تندى انداخته چون متن آن بزبان روسی بود بمن ارائه داد وقتی که من مضمون کاغذ را برای او ترجمه کردم نفس طولانی کشیده مثل اینکه کوهی را از شانه خودش انداخته باشد باعجله تمام سند را از دست من گرفت .

همین که دیدم خیال نایب السلطنه تا اندازه راحت شد اجازه مرخصی خواسته گفتم - « خیلی دیر شده است یتیمناً حضرت اقدس والا هم خسته شده اند بیش از این هم راضی بزحمت ایشان نیستم »

شاهزاده برخاسته باتبسم و گشاده رویی تا درب اطاق مرا مشایعت و بدرقه کرد .

اعتماد نظام تعظیمی کرده اظهارداشت « حمد میکنم خدا را و از شما خیلی ممنون هستیم . شما ناجی ماشدید و ما را خلاص کردید »

کالسکه حرکت کرد طولی نکشید بقصر سلطنتی رسیدیم سند باین مهمی را که با آن تدبیر و زحمت

از نایب السلطنه گرفته بودم در دست نگهداشته بودم .

وقتی وارد اطاق شدم صدر اعظم تنها نشسته بود من سند را بدست او دادم از وجناتش معلوم بود که نوق العاده مضطرب و نگران بود .

پس از مطالعه سند لحظه یا حالت تبسم بفر

رفته بعد بدون انتظار از نیمکتش برخاسته مرا در

آغوش گرفت و صورت مرا بوسید و دو باره روی

نیمکت افتاد حالت رعشه وضعف در او پیدا شد که

سابقه نداشت پس از یکساعت تمام حالتش بهتر شده برای استراحت حرکت نمود .

گرگم و گله میبرم

باباشلم نمی زارم

حاج امان حکیم باشی
چونکه زیاد شده نفوس
قوم و خویشم جا میکنم
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

مدمم از میز آغاسی
سیاستم همین یکیس
هر چی رفیقا بهم میکنن
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

من مش خلیل عینکی
ازمشورت همین دونم
اگر نمی دونی بدون
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

سیاه چرده داش نصل
کاری ندارم غیر ازاین
باد که میاد میلر زونه
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

من بنده مرتضی قلی
خان داداشم شده و کیل
منم خودم در عوضش
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

گربه مرتضی غلی
در همه کار چابکم
امریکاراش که وابشه
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

داش آقا بیرجنایم
و کیل فروش ملت
ملت اگر که چون موشه
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

میخ طویله پای خروس
حریر رو کردم انحصار
ز بسکه سفته مایه ام
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

من آن بلند قامت
با یه قانون زرتکی
توقیفشون که می کنم
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

داش احمد پول وفیلم
بچه موی کنم و کیل
این افتخار واسم بسه
گرگم و گله میبرم
باباشلم نمی زارم

زربخش

مرکز
تهران: اول خیابان فردوسی
دارای ۵۵ نمایندگی
در شهرستانها

نگاه صاحب امتیاز و مبتکر بنیت آزمالی پاکتی
و جایزه هزار شانی در ایران
صاحب خواندنیها و دیدنیها
مؤسس و مدیر: علی اصغر امیرانی

نشانیها
پستی: صندوق پست ۱۸۷
تلفگرافی: زربخش
تلفونی: ۵۷۶۰

ناشر جراید و مجلات

مرکز بخش مطبوعات کشور